

جهانی شدن اقتصاد و ثبات رژیم‌های سیاسی در خاورمیانه عربی

شهراب شهابی*
فهیمة عباسی**



* دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران
shahabiss@yahoo.com

** دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران، تهران، ایران
fahimeh.abbasi@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۹۵/۶/۲۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۱۴

فصلنامه روابط خارجی، سال نهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۶، صص ۱۷۷-۲۰۲

چکیده

از نمودهای بارز جهانی شدن، جهانی شدن اقتصاد است که بر پایه همبستگی بیش از پیش اقتصادی و ادغام اقتصادهای ملی در اقتصاد جهانی اجرا می شود. یکپارچگی بازارهای سرمایه، اقتصادها را در سطح جهانی با هم ادغام می کند و در عمل نقش دولت‌ها را در کنترل امور مالی خویش کاهش می دهد. فارغ از اینکه جهانی شدن چگونه در خاورمیانه درک می شود، در طی چند دهه اخیر عملکرد منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در مقایسه با مناطق دیگر در جهانی شدن رضایت بخش نبوده است و این منطقه یکی از جهانی نشده ترین مناطق در جهان باقی مانده است. از دیگر سو، در ادبیات جهانی شدن در خصوص رابطه میان جهانی شدن و ثبات سیاسی این دیدگاه وجود دارد که جهانی شدن اقتصاد از طریق تغییر سریع سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، ثبات سیاسی را در کشورهای در حال توسعه به خطر می اندازد. با توجه به این امر، مقاله حاضر به دنبال بررسی رابطه میان جهانی شدن اقتصاد و فروپاشی برخی از رژیم‌های سیاسی در طی انقلاب‌های موسوم به بهار عربی است. برای پاسخگویی به این مسئله که چه رابطه‌ای میان جهانی شدن اقتصاد و ثبات سیاسی در خاورمیانه عربی وجود دارد، نوشتار حاضر با بررسی شرایط متفاوت سیاسی و اقتصادی پادشاهی‌ها و جمهوری‌های عربی، به این نتیجه می رسد که پادشاهی‌های عربی عملکرد نسبتاً مناسب‌تری را در پروسه جهانی شدن در مقایسه با جمهوری‌های عربی داشتند و موفق به حفظ ثبات سیاسی خود در عصر جهانی شدن گردیدند.

واژه‌های کلیدی: جهانی شدن اقتصاد، خاورمیانه عربی، ثبات سیاسی،

جمهوری‌های عربی، رژیم‌های پادشاهی

مقدمه

موج حرکت‌های عربی موسوم به بهار عربی در منطقه خاورمیانه و شمال افریقا پدیده‌ای بسیار گسترده و پیچیده است و شکی نیست که این تحولات در سطح منطقه برپایه عناصر فکری و ایدئولوژیکی شکل گرفت. با این حال، تحولات موسوم به بهار عربی زمینه توجه به جهانی‌شدن به‌عنوان یک عامل تأثیرگذار را فراهم آورد؛ به این معنا که ورود فناوری، ارتباطات راه دور، افزایش آگاهی‌های مردم نسبت به سرنوشت خویش در کشورهای دیکتاتوری و در کل جهانی‌شدن، زمینه این تحولات را فراهم ساخته است و چنین استدلال می‌شود که جهانی‌شدن و به‌طورکلی وسایل ارتباطات جمعی بود که انفجار نارضایتی‌های عمومی از نظام سیاسی را در خاورمیانه رقم زد. در واقع رسانه‌های اجتماعی برای سازمان‌دهی انقلاب‌های سیاسی به‌ویژه در مصر و تونس، به یاری مردم آمدند و جایی که این رسانه‌ها به طبقات خاصی از معترضان برای سازمان‌دهی کمک کرد، ناراضیان به هم پیوند خوردند و اطلاعات را پخش کردند. به‌عبارت‌دیگر شبکه‌های اجتماعی به‌عنوان ابزاری مؤثر در گسترش تجربیات معترضان مورد استفاده قرار گرفت. با این حال به نظر می‌رسد که جنبه‌های دیگری از جهانی‌شدن در بررسی موج شورش‌های عربی مورد غفلت قرار گرفته است و آن تأثیر جهانی‌شدن اقتصاد بر بی‌ثباتی سیاسی در کشورهای در حال توسعه به‌طور عام و منطقه خاورمیانه و شمال افریقا به‌طور خاص است.

به‌طورکلی در ادبیات جهانی‌شدن سه دیدگاه در خصوص تأثیر جهانی‌شدن اقتصاد بر ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه وجود دارد: دیدگاه اول بر این

باور است که جهانی شدن حداقل در مراحل اولیه از طریق افزایش نابرابری‌های درونی، فشار اجتماعی را بر نظام‌های سیاسی در کشورهای در حال توسعه تشدید می‌کند. دسته دوم استدلال می‌کنند که تغییرات سریع سیاست‌گذاری اقتصادی که از سوی جهانی شدن اعمال می‌شود، بی‌ثباتی را افزایش می‌دهد و در نهایت دیدگاه سوم بر این باور است که جهانی شدن اقتصاد بی‌ثباتی را از طریق تضعیف اقتدار ساختارهای سیاسی بر اقتصاد بی‌ثباتی را افزایش می‌دهد. در همین خصوص نوشتار حاضر قصد بررسی جهانی شدن اقتصاد (به‌طور خاص حرکت کشورهای خاورمیانه از مدل توسعه دولت‌محور به مدل اقتصاد آزاد، تحت برنامه‌های نهادهای مالی بین‌المللی) و دومینوی انقلاب‌های عربی سال ۲۰۱۱ (به‌عنوان شاخص بی‌ثباتی سیاسی) را دارد. البته بررسی این پدیده از منظر جهانی شدن به‌هیچ‌وجه نافی دیگر ابعاد فکری و معرفتی آن نیست؛ بلکه هدف این است که از زاویه‌ای خاص حرکت‌های اعتراضی مردمی در سطح کشورهای منطقه که در نهایت منجر به برافتادن رأس رژیم‌های حاکم شد، مورد مطالعه قرارگیرد. بر این اساس سؤال مقاله حاضر این است که چرا جهانی شدن که براساس ادبیات متداول در کشورهای جهان سوم موجب بی‌ثباتی سیاسی می‌شود، در مورد خاورمیانه در برخی رژیم‌ها موجب بی‌ثباتی شد اما در برخی دیگر از انواع رژیم‌ها بی‌ثباتی به بار نیامورد؟ فرضیه مقاله این است که ضمن تمایزگذاری میان رژیم‌های جمهوری و پادشاهی در خاورمیانه در نوع مواجهه با جهانی شدن اقتصاد، دو فاکتور ماهیت تحصیل‌دار^۱ شدید رژیم‌های پادشاهی کشورهای حاشیه خلیج فارس و همچنین سیاست خارجی قدرت‌های فرامنطقه‌ای، زمینه را برای سقوط جمهوری‌ها و حفظ پادشاهی‌ها فراهم آورد. بنابراین این مقاله نشان می‌دهد که برخلاف دیدگاه مسلط در رابطه جهانی شدن و ثبات سیاسی در جهان در حال توسعه، لزوماً جهانی شدن اقتصاد منجر به بی‌ثباتی تمامی کشورهای جهان سوم نمی‌شود و برخی از کشورها از جمله پادشاهی‌های عربی، موفق به حفظ ثبات سیاسی خود در پروسه جهانی شدن گردیدند. بر این اساس، مقاله حاضر در چهار بخش سازماندهی شده

است: در بخش اول سه دیدگاه در خصوص رابطه جهانی شدن و ثبات سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بخش دوم به وضعیت کلی کشورهای خاورمیانه در پروسه جهانی شدن اقتصاد می‌پردازد. بخش سوم بر تفاوت عملکرد میان دو نوع رژیم‌های سیاسی در جهان عرب یعنی جمهوری‌ها و پادشاهی‌های در فرآیند جهانی شدن اقتصاد متمرکز است و در بخش چهارم، دلایل حفظ ثبات سیاسی پادشاهی‌های عربی در طی انقلاب‌های موسوم به بهار عربی با تمرکز بر دو عامل ماهیت تحصیل داری پادشاهی‌ها و سیاست خارجی قدرت‌های فرامنطقه‌ای تشریح می‌شود.

۱. چهارچوب نظری

جهانی شدن اقتصاد و ثبات سیاسی: جهانی شدن اقتصاد پروسه مستمری از همگرایی بین‌المللی اقتصادی است که عمدتاً در عرصه اقتصادی با سه شاخص مشخص می‌شود: ظهور تکنولوژی‌های جدید اطلاعات، تلاش دولت‌ها برای بهبود و افزایش آزادسازی تجاری و همکاری اقتصادی بین‌المللی و همچنین ظهور فزاینده کمپانی‌های خصوصی جهانی با فرآیندهای ادغام‌شده‌ای از تولید. این اصطلاح به این معنا است که اشکال مختلفی از تعامل میان اقتصادهای ملی در حال افزایش است. به عبارت دقیق‌تر، شاخص‌های اولیه گسترش جهانی شدن اقتصاد، سهم و نسبتی از اقتصادهای ملی هستند که از معاملات اقتصادی از جمله جریانات بین‌المللی تجارت، سرمایه و کار تشکیل می‌شوند (Rudra, 2008, p 23).

باین حال، بین‌المللی شدن فعالیت‌های اقتصادی پدیده جدیدی نیست. جهان در دوره پس از ۱۹۴۵ به‌طور خاص شاهد تسهیل رشد تجارت بین‌المللی بود که با سیستم برتون وودز و گات پشتیبانی می‌شد، اما رشد اخیر در همگرایی‌های اقتصادی، دارای تفاوت کیفی است؛ چراکه ویژگی آن تشدید پیوندهای اقتصادی فرامرزی است (Cook & Kirkpatrick, 2010, p 10). ادبیاتی که در این زمینه وجود دارد، اغلب تعریف‌های کلی از جهانی شدن اقتصاد را نشان می‌دهد و عمدتاً جهانی شدن به فرآیندی از بازاری شدن دلالت می‌کند، یا مفهومی که نهادهای عمومی نسبت به مکانیسم‌های تخصیص بازار عقب‌نشینی می‌کنند. عقب‌نشینی

دولت نیز عموماً به نوعی انقلاب در رویکردهای سیاست‌گذاری تعبیر می‌شود که حتی از آن به‌عنوان پیروزی ایده‌های لیبرال دموکراسی نیز یاد می‌شود (opcit, 2008).

براساس دیدگاه بسیاری از نویسندگان، این تغییر ایدئولوژیک منجر به شیفت سیاست‌گذاری در بسیاری از کشورهای جهان سوم نسبت به خصوصی‌سازی و آزادسازی شده است که پیامدهای سیاسی گسترده‌ای برای کشورهای این بخش از جهان داشت. بنابراین حال همزمان که بازاری شدن رخ می‌دهد و با ارتقای رقابت‌پذیری بین‌المللی پیوند می‌خورد، این فرآیند با همگرایی اقتصادی نیز همراه خواهد بود. همچنین باید اشاره شود که بازاری شدن اقتصاد ملی لزوماً منجر به همگرایی بیشتر نخواهد شد؛ برای مثال کشورهای صادرکننده نفت ممکن است که کاملاً در اقتصاد جهانی ادغام‌شده باشند اما در رژیم‌های سیاست‌گذاری داخلی‌شان همچنان دولت‌محور و دولت‌سالاری وجود دارد. در حالی که کشور بزرگی مانند هند تاکنون در بازاری شدن اقتصاد خیلی پیش رفته است، اما نسبتاً از اقتصاد جهانی عقب‌مانده است. به‌طور خلاصه بازاری شدن و جهانی شدن اقتصاد لزوماً توأمان اتفاق نمی‌افتند (van Walle, 1998, p 25).

از سوی دیگر برخی از نویسندگان از اصطلاح جهانی شدن در این معنا استفاده می‌کنند که جهانی شدن اقتصاد کمتر از اقتصاد بین‌المللی مدرن نیست و یا مرحله دیگری از همان سیستم سرمایه‌داری جهانی است. به همین صورت جیم میتلمن در مقاله کوتاهی راجع به جهانی شدن از آن به‌عنوان مرحله‌ای در تاریخ سرمایه یاد می‌کند؛ یک ایدئولوژی برای افزایش بهره‌وری بازار آزاد و نیز فرآیند مداومی از همگرایی اقتصادی.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جهانی شدن اقتصاد، تحرک و جابه‌جایی سرمایه است. براساس آمار صندوق بین‌المللی پول، مجموع جریان خالص سرمایه در کشورهای درحال توسعه از ۴۳/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰، به ۱۹۳/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵ در سال رسید (Agosin et al. 2007, p 3). بعد از جنگ جهانی دوم با تثبیت نظام اقتصادی بین‌المللی بر پایه برتون وودز، نقل و انتقالات مالی

بین‌المللی بیشتر بر وام‌دهی بانک‌های تجاری و موسسات بین‌المللی و کمک‌های اقتصادی استوار بود. این روند پس از ۱۹۸۰ و تفوق نظریه نئولیبرالیسم در اقتصاد سیاسی بین‌المللی، به نفع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تغییر کرد.

جهانی‌شدن اقتصاد و بی‌ثباتی سیاسی: در ادبیات جهانی‌شدن به‌طور کلی سه ادعا و استدلال در خصوص تأثیر جهانی‌شدن اقتصاد بر ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه وجود دارد:

دیدگاه اول بر این باور است که جهانی‌شدن از طریق افزایش نابرابری‌های درونی، فشار اجتماعی را بر نظام‌های سیاسی در جهان در حال توسعه تشدید می‌کند. دسته دوم دیدگاه‌ها استدلال می‌کنند که تغییرات سریع سیاست‌گذاری اقتصادی که از سوی جهانی‌شدن اعمال می‌شود، بی‌ثباتی را افزایش می‌دهد و در نهایت دیدگاه سوم بر این باور است که جهانی‌شدن اقتصاد بی‌ثباتی را از طریق تضعیف اقتدار ساختارهای سیاسی بر اقتصاد افزایش می‌دهد.

اولین مکانیسمی که از طریق آن جهانی‌شدن متهم به تخریب ثبات سیاسی می‌شود، به تأثیر آن بر نابرابری مربوط است. چنین تصور می‌شود که جهانی‌شدن، نابرابری‌های اجتماعی را افزایش می‌دهد؛ به این دلیل که سرمایه بیشتر از کار تحرک‌پذیر است. در حالی که برای کارگران دشوار است که در جست‌وجوی حقوق بهتر و شرایط زندگی بهتر در سراسر مرزها حرکت کنند، سرمایه‌گذاران به‌منظور فرار از مقررات ملی یا رژیم‌های مالیاتی که نرخ برگشت‌پذیری سود را کاهش می‌دهد، به راحتی می‌توانند مجموعه دارایی‌های خود را در مرزها به حرکت درآورند. این جابه‌جایی، حرکت بیشتر سرمایه را نشان می‌دهد که اولین پیامد سیاسی جهانی‌شدن، ناتوانمندی نسبی کارگران است. در حقیقت با پیشرفت جهانی‌شدن، حکومت‌ها به ایجاد تسهیلات و برداشتن بار و فشار مالیات از سرمایه بیشتر تمایل می‌یابند؛ چراکه در غیر این صورت سرمایه‌گذاری کاهش و در نتیجه نرخ رشد اقتصادی کندتر می‌شود.

با این وجود حتی در فقدان تغییرات سیاست‌گذاری‌های حکومت، جهانی‌شدن اقتصاد فشاری را بر دستمزدها ایجاد می‌کند؛ به این دلیل که شرکت‌ها

قادرند دست به انتخاب مکان‌هایی بزنند که دستمزدها در آنها پایین‌تر است؛ این در حالی است که کارگران به راحتی نمی‌توانند به سوی مناطقی حرکت کنند که تقاضای کار و حقوق بالاتر باشد. تنها در اقتصادهای مبتنی بر تکنولوژی‌های برتر، اقلیتی از کارگران ماهر می‌توانند اهرم‌هایی را جهت فشار اعمال کنند.

در مجموع استدلال می‌شود که حرکت سرمایه سیاست‌گذاری حکومت را محدود به یک جهت‌گیری خاصی می‌کند که پیامدهای منفی را برای کارگران دارد. جهانی‌شدن اقتصاد منجر به پیش‌بینی رقابت برای قعر^۱ می‌شود که در آن حکومت‌ها مجبور به کاهش تدریجی هزینه‌ها و دستمزدهای کارگران به منظور همراه شدن با نیروهای بازار تحت عنوان رقابت‌پذیری هستند. در نتیجه جهانی‌شدن منجر به افزایش نابرابری اجتماعی می‌شود. جان نلسون در کتاب فقر، نابرابری و تعارض در کشورهای در حال توسعه نیز شواهدی را مورد بازبینی قرار می‌دهد که تا چه میزان نابرابری بی‌ثباتی را در کشورهای در حال توسعه تشدید می‌کند (Van Walle, 1998, p 9-10).

در طیف چپ افرادی مانند بلاک، براد، والتون و سدون استدلال‌های مشابهی را ارائه می‌دهند. در این دیدگاه‌ها تلاش سرسختانه برای منافع کوتاه‌مدت، شرکت‌ها را به سمتی سوق می‌دهد تا کشورهایی را جست‌وجو کنند که پایین‌ترین دستمزدها را دارند. نتیجه نهایی، افزایش نابرابری هم درون و هم در میان کشورها است: صاحبان سرمایه در هر جایی نسبت به صاحبان کار سود می‌برند و کشورهای توسعه‌یافته که صاحب بخش عظیمی از سرمایه هستند ثروتمندتر می‌شوند. از نظر این افراد پیامد اصلی این همگرایی اقتصادی بین‌المللی، برای کشورهای در حال توسعه متفاوت بوده است.

دسته دیگری از استدلال‌ها درباره تأثیرات سیاسی جهانی‌شدن اقتصاد نشان می‌دهد که همگرایی اقتصادی بین‌المللی موتور محرکه بی‌ثباتی است؛ چراکه جهانی‌شدن سرعت تغییرات اقتصادی را افزایش می‌دهد و فشارهای مازادی را بر سیستم اجتماعی وارد می‌کند. چنین استدلال می‌شود که همگرایی اقتصادی

بین‌المللی، سرعتی که در آن اقتصادهای ملی مجبور هستند که تکامل بیابند را افزایش می‌دهد. با توجه به فشار وارده برای حفظ رقابت‌پذیری بین‌المللی، حکومت‌ها زمان کمتری دارند برای اینکه خود را در فضای بین‌المللی با این تغییرات هماهنگ کنند. آنها نمی‌توانند چندان از سیاست‌گذاری اقتصادی که از سوی تأمین‌کنندگان مالی (عمدتاً غربی) دیکته می‌شود، عدول کنند. نیاز به حفظ رقابت‌پذیری، سرعت تغییرات را افزایش می‌دهد و زندگی مردم را مختل می‌کند. حتی اگر درآمدها نیز رو به افزایش باشد، سرعت تغییرات مردم را با حسی از ناامنی و عدم امنیت مواجه می‌سازد که می‌تواند منجر به عدم رضایت سیاسی و در واقع بی‌ثباتی شود (Nicolas van, 1998, p 13-15).

بدون تردید ماهیت و طبیعت به‌شدت فرآر مالی بین‌المللی، مدیریت اقتصادی را به‌ویژه برای کشورهای جهان سوم پیچیده‌تر می‌کند. این اتفاقی بود که در امریکای لاتین به دنبال فروپاشی بورس مکزیک در ۱۹۹۴ رخ داد. اتفاقی که با عنوان بحران تکیلا^(۱) معروف شد و کشورهای همسایه که در ضعف اقتصاد کلان مکزیک نیز سهمی نداشتند، بازارهای سهامشان نزولی شد و سهام سقوط کرد.

بخش عظیمی از ادبیات مربوط به فروپاشی شوروی یا بحران‌های بالکان نیز به این موضوع اشاره دارند که سیاست‌های اصلاحات اقتصادی این کشورها برای پیوستن به بازار جهانی، تأثیرات سیاسی - اجتماعی داشت که به‌طور مستقیمی به بی‌ثباتی سیاسی منجر شد. در واقع گذار از سوسیالیسم در این کشورها بی‌ثباتی را به دلیل تخریب و تضعیف ساختارهای اجتماعی و رویکردهای عمومی و در حال تغییر تقویت کرد. استدلال‌های مشابهی در مورد افزایش بحران و تعارض در جهان سوم، این‌گونه بحران‌ها را به برنامه‌های تحت هدایت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ارتباط می‌دهد. برای مثال بسیاری بر این باورند که افزایش تعارضات قومی در رواندا و برونئی در دهه ۹۰، به‌طور مستقیمی به اقدامات اصلاحاتی تحت رهبری نهادهای مالی بین‌المللی ارتباط دارد.

در مجموع می‌توان گفت تردیدی وجود ندارد که اصلاح سیاست‌گذاری اقتصادی به لحاظ سیاسی با دشواری‌هایی همراه است. اصلاح اقتصادی به‌طور

بنیادینی توزیع ثروت و قدرت را تغییر می‌دهد و در بسیاری از موارد، اصلاحات ریاضتی تنزل شدید مصرف را در پی دارد. از آنجایی که اصلاحات سیاست‌گذاری برندگان و بازندگانی دارد، حکومت‌ها بایستی راه‌هایی را بیابند تا مقاومت و فشار طبقات به‌خوبی سازمان‌دهی شده را که از شرایط قبل از اصلاحات منتفع می‌شدند را کنترل نمایند. دستیابی به این امر به‌ویژه زمانی دشوار است که این اصلاحات تحت تسلط دستورکار آزادسازی اقتصادی، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی است. علاوه بر اینکه اصلاحات اقتصادی به‌ندرت نتایج سریع به دست می‌دهند، حتی در کشورهایی با درآمد متوسط و با اقتصاد تجاری نهادینه‌شده و زیرساخت‌های مناسب نیز حکومت‌ها ممکن است مجبور شوند سیاست‌های ریاضتی را برای چندین سال تحمل کنند؛ قبل از اینکه سرمایه‌گذاران به سیاست‌های جدید پاسخ دهند و رشد از سر گرفته شود. در کشورهای با درآمد پایین این انتظار ممکن است حتی بیش از آن طول بکشد.

براساس نظریات فوق یکی از نتایج فرآیند جهانی‌شدن، نابرابری نه‌تنها درون کشورها بلکه حتی در میان مناطق است. از یک‌سو دولت‌های درحال توسعه در حاشیه قراردارند و از سوی دیگر دولت‌هایی در مرکز وجود دارند که نه‌تنها به لحاظ اقتصادی بلکه به لحاظ سیاسی و نظامی نیز مسلط هستند. بنابراین جهانی‌شدن نیز مانند مدل اقتصادی کاپیتالیستی مبتنی بر نظامی است که مرکز، پیرامون و شبه پیرامون را در برمی‌گیرد.

بدین ترتیب جهانی‌شدن یک فرآیند متناقض و غیرقابل‌جمععی است که می‌تواند مسیرهای مختلفی را بیابد. نرخ فقر در سطح جهانی در حال گسترش یافتن است. قطبی شدن بین فقرا و ثروتمندان درون کشورها نیز در حال افزایش است، به‌طوری‌که حتی می‌توان از وجود یک سلسله‌مراتب صحبت کرد که در رأس آن کشورهایی قراردارند که به‌طور موفقیت‌آمیزی موفق به ادغام در اقتصاد جهانی شده‌اند و در قاعده آن کشورهایی هستند که موفق به این ادغام نشده‌اند. حتی در صورت رشد اقتصادی نیز این رشد از سوی گروه صاحب‌امتیازی از

نخبگان^۱ تصاحب می‌شود، درحالی‌که در سوی دیگر، استانداردهای زندگی عمومی بهره‌چندانی نمی‌برند. بنابراین نباید جهانی شدن را خوب یا بد توصیف کرد؛ بلکه فرآیندی است با مزایا و معایب خاص خود که باید مدیریت شود.

در همین خصوص، خاورمیانه منطقه‌ای است که در مقایسه با آسیای شرقی و امریکای لاتین کمتر از سایر مناطق در اقتصاد جهانی ادغام شده است و به‌ویژه در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ناتوان بوده است. این منطقه با وجود امکانات و موقعیت جغرافیایی نسبتاً مناسب، پایین‌ترین میزان جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را در میان مناطق جهان پس از افریقا و آسیای جنوبی دریافت می‌کند. در نیمه دوم دهه ۲۰۰۰، نرخ بیکاری در منطقه بالای ۲۵٪ بود که به معنای این است که رشد اقتصادی نتوانسته به‌طور موفقیت‌آمیزی بازار کار و استانداردهای زندگی را بهبود بخشد. این امر حتی در مورد مصر و اردن که طی یکی دو دهه اخیر به رشد اقتصادی قابل توجه‌ای دست‌یافتند نیز صادق است؛ به این دلیل که این رشد قادر به حل مشکلاتی مانند بیکاری نبود. در مراکش، تونس، اردن، سودان و الجزایر نیز وضعیت اجتماعی بدتر از قبل شده است. در نتیجه، فرآیند جهانی شدن در پارادایم مرکز- حاشیه به دلیل پیامدهای متناقض و متضادی که تولید می‌کند، درعین حال که ساختارهای دولت‌های توسعه‌یافته را تقویت می‌کند، ساختارهای دولت‌های در حال توسعه را تضعیف و تخریب می‌کند (Nohra, 2013, p. 358-359).

۲. جهانی شدن اقتصاد و خاورمیانه عربی

سیاست‌های جایگزینی واردات در دهه ۶۰ در منطقه خاورمیانه و شمال افریقا منجر به بحران بدهی عمده‌ای در دهه ۸۰ شد. در سال ۱۹۷۹ ترکیه، بدون درآمدهای نفتی اولین کشوری بود که دچار این بحران مالی شد و پس از آن به ترتیب مراکش، تونس، مصر و حتی الجزایر به دامن این بحران افتادند. همه این کشورها متعهد به اجرای برنامه‌های باثبات‌سازی صندوق بین‌المللی پول برای کاهش کسری تجاری و مالی خودشان و سپس اجرای تعدیل ساختاری در طی

سال‌های آتی شدند (Moor & Springborg, 2009: p. 21).

در سایه نظم جهانی نئولیبرال تعدادی از اقتصادهای منطقه خاورمیانه به‌طور تدریجی از مدل دولتی به اقتصادهای باز تغییر شکل دادند. لذا صنعتی شدن صادرات محور با (تایید بانک جهانی)، جایگزین استراتژی جایگزینی واردات شد. این استراتژی بود که توسعه اقتصادی را به روندهای بازار بین‌المللی پیوند می‌داد. طی دهه‌ها مصر، اردن، ترکیه و دیگر کشورهای خلیج فارس مباردت به مجموعه‌ای از برنامه‌های نئولیبرال کردند که نسبتاً اقتصادهای آنان را به اقتصادهای بازار محور تبدیل کرد.

منتقدین صندوق معتقدند که سیاست‌گذاری و مداخلات صندوق بین‌المللی پول در بسیاری از کشورهای کلیدی در خاورمیانه به جای کارآمد کردن اقتصاد این کشورها و کمک به کاهش فقر و توزیع درآمد که می‌توانست ثبات سیاسی مطلوب را به ارمغان آورد، به‌طور مشخص بر بهبود تراز پرداخت‌ها، جبران کسری بودجه، تأکید بر مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی تمرکز کرد که نتیجه آن تحکیم رژیم‌های اقتدارگرا و تعمیق سرمایه‌داری زفاقتی^۱ بود که درون یک سیستم سیاسی الیگارشسی عمل می‌کرد (Page & Gelder, 2002, p 15).

تا قبل از تحولات بهار عربی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از مصر و اردن به‌عنوان نمونه‌های موفق از جهانی‌شدن یاد می‌کردند. با توجه به گشایش اقتصادی، هر دو کشور امتیازات نسبتاً بالایی را در برخی از شاخص‌های آزادسازی و لیبرالیسم اقتصادی به دست آوردند. در این میان جایگاه اردن حتی بالاتر از لیتوانی و ترکیه بود. در خصوص شاخص‌های جهانی‌شدن نیز اردن در یک جایگاه نسبتاً بالاتری ایستاد.

با این وجود، نتیجه این اقدامات یک اقتصاد آزاد به‌هم‌ریخته و ناقص بود. با نرخ تورم فلج‌کننده ناشی از خصوصی‌سازی و قطع یارانه‌ها در مصر برای بیش از ۲۵ سال (از ۱۹۸۵ تا ۲۰۱۰) و علی‌رغم متوسط نرخ رشد ۶/۳ درصد GDP در دهه آخر حکومت مبارک، بیکاری جوانان از ۲۳/۱ درصد در ۱۹۹۸ به ۳۴/۱ درصد در سال

۲۰۰۵ رسید. در اردن این رشد تنها از تعدادی بخش‌ها از جمله تولیدات کارخانه‌ای و ساخت‌وساز به دست آمد و در بخش تولیدی بیشتر مشاغل متمرکز در نواحی صادراتی با نیروی کار ارزان بود. علاوه بر اینکه هر دو کشور مصر و اردن همچنان در چهارچوب شاخص‌های توسعه انسانی^۱ پایین بودند (Arab Human Development Index, 2009).

آزادسازی اقتصادی، همچنین در آوردن بخش کلیدی جامعه یعنی زنان به جریان اقتصادی ناتوان بود. برحسب برابری جنسیتی هر دو کشور در میان کشورهای عقب‌مانده از این فرآیند بودند. در سال ۲۰۰۹، براساس گزارش شکاف جنسیتی جهانی، هم مصر و هم اردن از میان ۱۳۲ کشور به ترتیب رتبه ۱۲۶ و ۱۱۳ را به دست آوردند.

ادغام فزاینده هر دو کشور در بازار جهانی، آنها را به شدت در مقابل شوک‌های بیرونی آسیب‌پذیر کرد و بحران مالی جهانی حداقل در سال‌های اولیه تأثیر مخربی را بر هر دو کشور داشت؛ به این دلیل که حدود ۳ میلیون نفر در مصر و ۴۲۰۰۰۰ نفر در اردن در بخش‌هایی کار می‌کردند که بیشتر در پیوند با اقتصاد جهانی بود. آسیب‌پذیری اقتصادی مصر در طی بحران مالی ۲۰۰۸ چشمگیر بود و عواید حاصل از کانال سوئز، توریسم و صادرات کالا ضربه شدیدی خورد و منجر به کاهش شدید نرخ رشد تولید ناخالص داخلی شد. در اردن نیز به همین صورت نرخ رشد از ۷/۹ درصد در سال ۲۰۰۸، به ۲/۸ درصد در سال ۲۰۰۹ رسید. کسری بودجه به ۱/۵۵ میلیارد دلار رسید (۷٪ از تولید ناخالص داخلی) و وجوه ارسالی کارگران^۲ (که بیش از ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی بود) به ۸/۴ درصد کاهش یافت (Sika, 2012: 9-12).

از دیگر سو در دهه اخیر کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس به عنوان کشورهای موفق در تعدادی از شاخص‌های کلیدی توسعه و رقابت‌پذیری ظاهر شده‌اند. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس توسعه چشمگیری را در

شاخص‌های رقابت‌پذیری و آزادسازی داشته‌اند. برای مثال در شاخص رقابت‌پذیری جهانی قطر، امارات متحده، عربستان سعودی، بحرین و عمان به ترتیب رتبه ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۳۸ و ۴۱ را به دست آوردند. در شاخص جهانی شدن نیز بحرین، امارات و کویت رتبه ۴۱، ۴۸ و ۵۲ را گرفتند. هرچند بحران مالی جهانی نیز تأثیر مخربی را بر زیرمنطقه خلیج فارس داشت. این منطقه با ادغام در سیستم سرمایه‌داری جهانی، آسیب‌های جدی را بعد از بحران دید. بازار سهام در این منطقه با کاهش‌های متناوب در ارزش بین ۲۰ تا ۶۰ درصد را تجربه کرد در حالی که شاخص‌های بازار سهام کاهش ۳۰ تا ۶۰ درصدی را در چهار ماه آخر سال ۲۰۰۸ ثبت کرد. بحران دبی به دلیل ادغامش درون سیستم مالی جهانی، خیلی چشمگیرتر بود. سرمایه‌گذاران عربی حدود ۶۰۰ میلیارد دلار را به خاطر سقوط و افول مستقیم سهام از دست دادند (Gray, 2013: 59-60).

هنری مور و رابرت اسپرینگر در کتاب جهانی‌شدن و سیاست توسعه در خاورمیانه^۱ که در سال ۲۰۰۹ از سوی انتشارات کمبریج به چاپ رسید، برحسب نوع مواجهه کشورهای خاورمیانه با جهانی‌شدن سه نوع رژیم را مورد شناسایی قرار می‌دهند: دسته اول جمهوری‌های خاورمیانه هستند که خود به دو نوع جمهوری‌های زورگو^۲ و بانکر^۳ تقسیم می‌شوند. نوع اول برخی از عناصر جامعه مدنی و مشروعیت عقلانی و حقوقی را دارند که به نوبه خود میزان خشونت و اجبار در زندگی سیاسی نسبتاً پایین است (هرچند که آن را حذف نمی‌کند). در این نوع از جمهوری‌ها قدرت ساختاری سرمایه محلی اگرچه ناچیز و جزئی است، اما به‌رحال بیشتر از نوع بانکر است. در نوع بانکر، امنیت مالکیت به‌قدری کم است که اجازه انباشت سرمایه را در این کشورها نمی‌دهد. در نتیجه پاسخ جمهوری‌های زورگو به جهانی‌شدن اقتصاد، نسبت به نوع بانکر کمتر مبتنی بر سرکوب است. با این حال ظرفیت‌های محدود دولت‌های نوع زورگو و ضعف ساختاری سرمایه در داخل این کشورها به شدت اقدامات و تلاش‌های آنان را برای

1. Globalization and Politics of Development in the Middle East
2. Bully State
3. Bunker State

جهانی شدن محدود می‌کند. مصر و تونس (قبل از سقوط بن‌علی)، دولت‌های زورگو خاورمیانه را تشکیل می‌دهند و عراق، لیبی، سوریه و یمن دولت‌های نوع بانکر هستند.

نوع دوم در این دسته‌بندی کشورهای پادشاهی خاورمیانه هستند. پادشاهی‌های منا (خاورمیانه و شمال افریقا) نیز به دلیل اینکه نفوذ استعمارگران خارجی به شدت و ممتد بودن جمهوری‌ها نبوده است، تا طبقات پایین بتوانند بسیج شوند و در نهایت پادشاه را براندازند و درست به این دلیل که نظم‌های سیاسی سنتی در پادشاهی‌ها از سوی استعمارگران کمتر مختل شده است، لذا الیت‌های تجاری آنان نیز به جای آنکه از سوی ملی‌گرایان رادیکال یا استعمارگران کنار زده شوند، نوعاً باقی‌مانده‌اند. بنابراین هم دولت و هم بازار در پادشاهی‌ها تداوم بیشتری را نسبت به جمهوری‌ها داشته‌اند و نفوذ بازار بر دولت در پادشاهی‌ها بیشتر از جمهوری‌ها است. لذا جای تعجب ندارد که اقتصاد پادشاهی‌های خاورمیانه گرایش بیشتری به باز بودن و رقابتی بودن دارند و لذا ظرفیت‌های بیشتری را هم برای پاسخ‌گویی به جهانی شدن از خود نشان می‌دهند. باین حال این ظرفیت‌ها در تمام موارد به دلیل امتیازات ویژه قدرت سلطنتی محدود است. شیوه اعمال قدرت نیز به‌طور چشمگیری متفاوت است: در میان یک گروه شامل مراکش، اردن و کویت قدرت معمولاً توزیع شده است و رقابت سیاسی نهادینه شده است و در میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس قدرت در دست خانواده‌های سلطنتی متمرکز است و رقابت سیاسی کمتر مشهود است (Moor & Springborg, 2009: 10, 212).

نوع سوم دموکراسی‌های خاورمیانه است که از نظر مور و اسپرینبرگ شامل ترکیه، لبنان و رژیم صهیونیستی است. این کشورها بهتر از سایر رژیم‌ها در برخورد با جهانی شدن عمل کردند و از نظر تعامل با جامعه مدنی نیز در وضعیت بهتری نسبت به سایر دولت‌های منطقه قرار دارند. در این کشورها نهادهای اقتصادی نسبتاً رقابتی و از جریان آزاد اطلاعات برخوردار هستند.

۳. جهانی شدن و خاورمیانه

در دهه ۵۰ و ۶۰ و حتی در دهه ۷۰، روندهای جدید در جهان عرب از درون جمهوری‌های عربی و به‌ویژه مصر ظهور و بروز می‌یافت. قاهره سردمدار مدل توسعه دولت‌محور در جهان عرب بود و مصر اولین دولت عربی بود که به شکل رادیکالی مدل توسعه دولتی و استراتژی جایگزینی واردات را دنبال کرد و همچنین در دوره سادات نیز در میان اولین و به‌طور خاص چشمگیرترین نمونه‌های آزادسازی اقتصادی و اصلاحات به‌سوی بازاری شدن و ایجاد یک بخش خصوصی تحت عنوان سیاست انفتاح بود. با این حال، جمهوری‌ها از دهه ۷۰ به این سو موقعیت برجسته خود را در منطقه از دست دادند. شاید مهم‌ترین علت در این میان، رکود سیاسی باشد که مشخصه اصلی این دولت‌ها بعد از دهه ۷۰ بود. در مورد مصر، اصلاحات اقتصادی در دهه ۸۰ با تأخیر صورت گرفت و در دهه ۹۰ و همچنین در سال‌های ۲۰۰۰ نیز دنبال شد. علاوه بر اینکه سرکوب سیاسی که با آزادسازی همراه شد، یک عامل کلیدی برای شکست رهبری مبارک و منبعی برای تظاهرات ۲۰۱۱ بود. در واقع سرکوب سیاسی که با آزادسازی اقتصادی همراه بود و فساد که طی این فرآیندها اجازه ظهور و بروز و تحکیم شدن یافت، خشم عمومی را برانگیخت که تظاهرکنندگان را در سال ۲۰۱۱ به میدان تحریر کشاند. به‌طور خاص، اصلاحات اقتصادی در اوایل سال‌های ۲۰۰۰، قدرت اتحادیه‌های تجاری و گروه‌های جامعه مدنی را تضعیف کرد و قسمت عمده‌ای از پایگاه‌های سنتی مبارک را از بین برد، ولی این اصلاحات اقتصادی نتوانست این خلاء را با پایگاه‌های جدید حمایتی از طبقات متوسط جایگزین نماید. مشابه این روندها در سراسر جمهوری‌های عربی از مصر، تونس تا سوریه و یمن مشهود بود. تمامی جمهوری‌ها شاهد سرکوب سیاسی همراه با اصلاحات اقتصادی گزینشی و دموکراتیزاسیون نمایشی کنترل‌شده بودند که در نهایت هدفش حفظ رئیس‌جمهور در قدرت بود. چنین سیاست‌هایی نتوانست به ادغام اقتصادی این کشورها در اقتصاد جهانی کمک کند و اصلاحات اقتصادی تنها یک سیاست غیرمحبوب برای اکثریت مردم باقی ماند (Guerrero, 2010: 7-10).

در حقیقت، این شرایط ریشه در شکست مدل‌های توسعه جمهوری‌ها داشت که در آن اقتصادهای دولتی و صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات، وعده کار، تکنولوژی و توسعه را به مردم می‌داد. زمانی که آزادسازی اقتصادی صورت گرفت - معمولاً به صورت عجزولانه - و زمانی که بحران مالی محبوبیت یک رژیم یا توانایی جذبش را تهدید می‌کرد - نوعاً این سیاست‌ها با بی‌میلی انجام می‌شد و در نهایت نیز به دلیل خطرات سیاسی اغلب ناتمام باقی می‌ماند و در بسیاری از موارد به جای یک اقتصاد رقابتی و شفاف‌تر، این سیاست‌ها خود موجب ایجاد یک اقتصاد رانتیه می‌شد. بنابراین بسیاری از جمهوری‌ها درون یک ترتیبات اقتصادی قرار داشتند که در آن بقایایی از مدل توسعه دولت‌محور در کنار سیاست‌های اقتصادی بازارمحور دیده می‌شد که این اقتصاد بازارمحور به نوبه خود ناراضیان جدیدی را در برابر رژیم‌های موجود ایجاد می‌کرد. آزادسازی اقتصادی به معنای این بود که یک رهبر اغلب با یک مجموعه‌ای از بازندگان مواجه بود، اما در عین حال هم فاقد یک ائتلافی از برندگان منسجم بود. این بازندگان به طور فزاینده‌ای از رژیم سرخورده بودند و علی‌رغم اقدامات سرکوبگرانه رژیم، آنها نیروی کافی برای ساقط کردن رژیم در سال ۲۰۱۱ داشتند (Kandil, 2012: 210-211).

در حالی که جمهوری‌ها در دهه ۹۰ و ۲۰۰۰ مشغول اصلاحات اقتصادی، سرکوب مخالفان سیاسی و درخواست مشارکت سیاسی بیشتر و در بسیاری از موارد تلاش برای کنترل تأثیرات جهانی شدن در اقتصادهای سیاسی خود بودند، پادشاهی‌های خلیج فارس برعکس شروع به ظهور و بروز در عرصه جهانی کردند. طی چندین دهه از دهه ۹۰ به این سو پادشاهی‌های خلیج فارس و تا حدی نیز اردن به یک رشد اقتصادی و ثباتی دست یافتند که کاملاً در جهت مخالف سایر بخش‌های جهان عرب بود (Gray, 2011: 19).

درواقع درآمدهای نفتی از اوایل دهه ۹۰، چشم‌اندازهای جاری در خلیج فارس را تحت تأثیر قرارداد. زمانی که قیمت نفت و گاز در نیمه دوم دهه ۸۰ و دهه ۹۰ پایین بود، رهبران خلیج فارس اصلاحاتی را انجام دادند که اقتصادهای آنان را برای دوره‌های بعدی آماده کرد و همچنین اقتصادهایشان را به سمت

بخش‌های جدید، با ارزش افزوده بالا و کاربر ورای بخش انرژی تنوع داد. این امر به‌ویژه در مورد اصلاحات عربستان در اواخر دهه ۹۰ و نیمه اول دهه ۲۰۰۰ صادق است. در دهه ۹۰ همچنین اصلاحات اقتصادی و برنامه‌های توسعه جدید را در امارات، بحرین، قطر و جاهای دیگر شاهد هستیم. این اصلاحات صورت گرفته در پادشاهی‌های خلیج فارس کم‌وبیش مشابه سیاست‌های نئولیبرالی بود که در برخی جمهوری‌های عربی اتخاذ شد که شامل اصلاحات گزینش‌شده در اقتصاد، ساده‌سازی و تسهیل فرآیند تجارت، کاهش در تعرفه‌ها در برخی بخش‌ها و گشایش و بازکردن اقتصاد برای رقابت بیشتر و سرمایه‌گذاری خارجی بود؛ لکن با افزایش قیمت نفت در طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ و پس‌از آن در ۲۰۱۰، این افزایش مازادهایی را برای کشورهای خلیج فارس فراهم کرد که آنها را قادر ساخت تا سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی مهمی را انجام دهند و این نقطه‌ای بود که ظهور خلیج فارس به‌عنوان یک مرکز اقتصادی و مالی و یک زیرمنطقه پویا در جهان عرب کاملاً واضح و مشخص شد. در تقابل با دهه ۸۰ زمانی که خلیج فارس هنوز در حاشیه اقتصاد بین‌الملل بود و تقریباً به‌طور انحصاری با صادرات نفت پیوند خورده بود، در سال‌های ۲۰۱۰ این زیرمنطقه به‌شدت در تجارت و سرمایه‌گذاری جهانی برجسته شد و توانست به‌طور عمیقی با ظهور اقتصادهایی مانند چین و هند ارتباط برقرار کند (Gray, 2013: 60- 63).

۴. سقوط جمهوری‌ها، تداوم پادشاهی‌ها

زمانی که بهار عربی در اواخر ۲۰۱۰ با اعتراضاتی علیه رژیم بن‌علی در تونس شروع شد، علی‌رغم گستردگی دولت‌هایی که در آنها شورش‌ها و تظاهرات اتفاق افتاد، اما در واقع دو جریان گسترده از شورش‌های کاملاً متفاوت را در برمی‌گرفت: یک نوع شورش‌ها در برابر جمهوری‌های عربی و دیگری در برابر پادشاهی‌های خلیج فارس. در واقع اعتراضات کشورهای حاشیه خلیج فارس ماهیتی کاملاً متفاوت از جمهوری‌های عربی داشت. در حالی که تظاهراتی در عربستان، کویت و عمان اتفاق افتاد، اما فقط در مورد بحرین بود که رژیم به‌صورت جدی مورد تهدید قرار گرفت و موجب شد عربستان سعودی و امارات

متحده عربی در ۱۴ مارس ۲۰۱۱، برای کمک به رژیم آل خلیفه نیروهایشان را وارد بحرین کنند. سرکوب چنین شورش‌هایی از یک سو شاهدهی است بر ظرفیت و توانایی سرکوبگری پادشاهی‌های خلیج فارس و از سوی دیگر نشان‌دهنده ظرفیت جذب^۱ این رژیم‌ها از طریق تخصیص منابع رانت است که از تاکتیک‌های اصلی حفظ رژیم در میان پادشاهی‌های نفتی است. بنابراین مهم است که به تفاوت بین شورش‌ها در پادشاهی‌های نفت‌خیز و جمهوری‌های فقیرتر توجه کنیم. لذا استدلال مقاله حاضر این است که باید بین دو نوع از کشورهای خاورمیانه برحسب عملکرد آنها در برابر جهانی شدن تفاوت قائل شد: در حالی که دولت‌های غیرصادرکننده نفت به‌ویژه جمهوری‌هایی مانند مصر، سوریه، یمن و حتی تونس از فرآیند جهانی شدن اقتصاد عقب ماندند، پادشاهی‌های خلیج فارس به دلیل قدرت مالی خود توانستند از فشار اثرات اصلاحات اقتصادی بکاهند و به‌نوعی با جهانی شدن همراه شوند. در این میان جمهوری‌ها یا به‌صورت کورکورانه‌ای اقدامات نئولیبرالی را انجام داده‌اند که به شدت در نزد مردم نامحبوب بوده است و یا سعی کرده‌اند که در برابر جهانی شدن و تغییر اقتصادی مقاومت کنند که موجب شده است اقتصادهایشان به رکود دچار شود. بر همین اساس، در بررسی تظاهرات موسوم به بهار عربی (به‌عنوان شاخص بی‌ثباتی سیاسی) نیز باید دو نوع بهار عربی را از یکدیگر تمییز داد: یک نوع در برابر رژیم‌های جمهوری و دیگری در برابر پادشاهی‌های خلیج فارس. بدین ترتیب تجربه‌های متفاوت پادشاهی‌های خلیج فارس و جمهوری‌ها در طی تحولات موسوم به بهار عربی، نشان می‌دهد که چگونه به‌صورت چشمگیری پایه‌های مشروعیت سیاسی و ظرفیت‌های دولت در جهان عرب تغییر یافته است. در واقع به نظر می‌رسد که می‌توان در بررسی علت تداوم پادشاهی‌ها و سقوط سریع جمهوری‌های خاورمیانه (حداقل رأس قدرت)، دو عامل مهم را احصا کرد:

۱. ماهیت تحصیل‌دار شدید پادشاهی‌ها: بر پایه تجدیدنظرهایی که به‌طورکلی از دهه ۹۰ به بعد در مطالعات حوزه نفت و سیاست صورت گرفت،

دیدگاه‌های منفی گذشته درباره آثار درآمدهای نفتی بر حوزه‌های سیاسی و اقتصادی کشورهای نفت‌خیز تعدیل شد و در نسل دوم نظریه‌پردازی درباره نفت و سیاست الگوهای نظری پیچیده‌تری ارائه شد که در آن‌ها بر هر دو آثار مثبت و منفی رانت‌های نفتی و نقش متغیرهای واسطه در تعیین سمت‌وسوی آثار درآمدهای نفتی تأکید شد (میرترابی، ۱۳۹۱: ۱۵۷).

تقریباً تمام کشورهای خاورمیانه در حوزه اقتصاد سیاسی خود ویژگی مشترکی دارند که می‌توان آن را بر پایه اتکا به رانت توضیح داد. با این حال نوع و حجم رانت و میزان اتکای به آنها در سطح کشورهای منطقه باهم تفاوت دارد. اما مسئله مهم اینجا است که آیا حضور رانت در عرصه اقتصاد سیاسی یک کشور همواره آثار بی‌ثبات‌کننده در حوزه سیاست برجا می‌گذارد؟ یا اینکه این رانت‌ها می‌تواند در شرایطی به ثبات کمک کنند. نسل اول نظریه دولت تحصیل‌دار آثار درآمدهای نفت بر حوزه اقتصاد سیاسی در کشورهای نفت‌خیز را دارای ماهیت ساختاری می‌دانست و به استراتژی زمامداران در هزینه کردن درآمدهای نفتی توجه چندانی نمی‌کنند. مایکل رأس نیز با طرح مفهوم اثر هزینه‌ها ایده مشابهی را درباره امکان بهره‌گیری زمامداران از درآمدهای نفت برای جلب رضایت مردم نسبت به نظم موجود یا خرید سکوت مطرح کرده است. گزارش‌های بانک جهانی درباره تدابیر مالی و هزینه‌های دولت در کشورهای خاورمیانه در سال ۲۰۱۱، این واقعیت را به خوبی نشان می‌دهد. در کشورهای ثروتمند حاشیه خلیج فارس، دولت‌های حاکم به سرعت انواع تدابیر و هزینه‌ها شامل افزایش دستمزدها افزایش یارانه‌ها و پرداخت‌های فوری به عنوان پاداش را به اجرا گذاشتند، درحالی‌که دیگر کشورهای تحصیل‌دار پرجمعیت یا کمتر نفت‌خیز در منطقه امکان به اجرا گذاشتن این طیف گسترده از خدمات و هزینه‌ها را نداشتند.

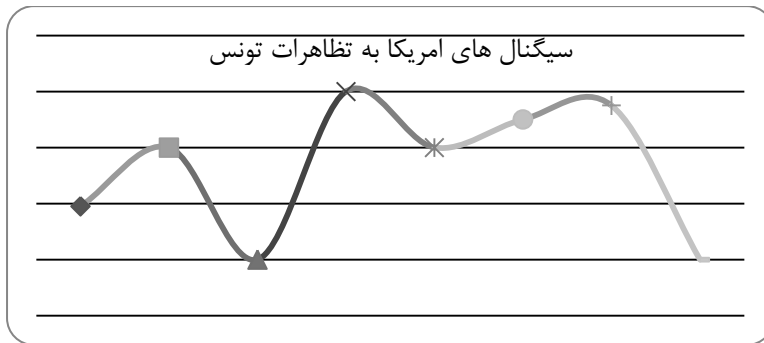
۲. سیاست خارجی قدرت‌های فرامنطقه‌ای: با وجود اینکه هریک از این جنبش‌ها در لفافه‌ای از دموکراسی پیچیده شده بودند، خوانش سریعی از واکنش‌های بین‌المللی نسبت به بهار عربی نشان‌دهنده ناهماهنگی‌های بسیاری است. برای مثال، در حالی‌که فرانسه در حمایت از تداوم حکومت بن‌علی در

تونس سیگنال‌های قوی را فرستاد و یک نقش رهبری را در ائتلاف نیروهای نظامی برای خروج قذافی از لیبی ایفا کرد؛ در مورد ایالات متحده ترسیم یک خط روشن بسیار دشوار است. به همین دلیل انتقادات شدید نسبت به مدیریت بهار عربی هم از سوی صاحب‌نظران و هم از سوی سیاستمداران صورت گرفت. در حالی که مخالفان، این بحران را از جانب منافع استراتژیک امریکا در منطقه خاورمیانه و به‌ویژه به دلیل تهدید پیمان صلح مصر و اسرائیل و تأثیرش بر روی فرآیند صلح خاورمیانه می‌نگریستند؛ موافقان نگران بودند که تأکید بیش از حد بر مسئله ثبات در خاورمیانه می‌تواند رئیس‌جمهور را در مسیر اشتباه تاریخ قرار دهد. آنها پیروزی سیاست خارجی وی را به‌عنوان یک نقطه قوت در انتخابات مجدد ریاست جمهوری در نظر می‌گیرند و نقش وی را در کمک به فرآیند نسبتاً مسالمت‌آمیز انقلاب در مصر و نیز تشویق مصریان به تداوم صلح با اسرائیل، از جمله نقاط مثبت مدیریت انقلاب‌های عربی از سوی او باما می‌دانند (شهابی، عباسی، ۱۳۹۴: ۲۷-۲۶). علی‌رغم این دیدگاه‌های متعارض، اولین موضع‌گیری او باما در خصوص تونس مشخص شد که پس از فرانسه، کویت و اردن، در بیست و چهارمین روز از بحران فرستاده شد و در نهایت در روز بیست و هفتم شورش صراحتاً از حمایت بن‌علی عقب‌نشینی کرد و حمایتش را از جنبش دموکراسی خواهانه مردم تونس با بیان این جمله اعلام کرد: «ایالات متحده در سمت مردم تونس ایستاده است و از آمال دموکراتیک همه مردم حمایت می‌کند؛ هرچند که دولت او باما دغدغه‌هایش را در خصوص فرآیند دموکراتیک در کشور بیان کرد که مسیر زیادی برای رفتن وجود دارد و هیچ تجربه و نهادی در این زمینه وجود ندارد (US Department of State, 2011).

دانیل موری و همکارانش نیز در بررسی نقش رهبری ایالات متحده امریکا براساس داده‌های مرکز نظرسنجی رویدادهای جهانی مک کل‌اند،^۱ سیگنال‌های رسیده از جانب امریکا و سایر کشورها را در دامنه‌ای از -۴ تا +۴ نشان داده‌اند. -۴ نشان دهنده حداکثر رویکرد خصومت‌آمیز و +۴ به معنای بیشترین رویکرد

حمایتی نسبت به حکومت‌های عربی است (Morey, 2012: 1197).

نمودار ۱- آمریکا و تظاهرات در تونس



Source: (Social Science Quarterly, 2012).

باین حال در مورد مصر، برخلاف تونس، واکنش‌های رسیده از جانب آمریکا سریع‌تر صورت گرفت و ایالات متحده آمریکا در سومین روز از بحران و یک روز پس از اسرائیل، به اعتراضات مردم مصر واکنش نشان داد. این سیگنال‌ها تقریباً به گونه ثابتی پس از هفتمین روز بحران به صورت منفی نسبت به رژیم مبارک فرستاده شد که در آخرین روز بحران به اوج خود رسید و زمانی که با سرعت خیره‌کننده تغییرات مواجه شد، به صورت عاملان‌های از قراردادان آمریکا در مرکز تحولات خودداری کرد و بر روی جلوگیری از کاربرد هرگونه خشونت تأکید ورزید. در ۲۸ ژانویه دولت اوپاما صراحتاً اعلام کرد که در صورت کاربرد خشونت، کمک‌های خارجی‌اش به مصر را مورد بازبینی قرار خواهد داد و در روز ۳۰ ژانویه هیلاری کلینتون با لحن واضحی تمایل کشورش را برای شروع یک نظم سیاسی جدید در مصر بیان کرد و اعلام کرد که ما خواهان یک گذار منظم در مصر هستیم؛ به گونه‌ای که یک حکومت دموکراتیک را به ارمغان آورد (6-2011: Sharp,7). در اول فوریه مارگارت اسکوبی با محمد البرادعی برای حمایت از گذار مصر وارد مذاکره شد و صراحتاً بیان کرد: «گذار مصر به دموکراسی باید مسالمت‌آمیز باشد و از هم‌اکنون آغاز شود». اوپاما نیز هرگونه آینده روابط مصر و آمریکا را منوط به احترام دولت مصر به حقوق مردم و به ویژه جلوگیری از هرگونه

خشونت دانست و مکرراً در برابر هرگونه اقدامی در جهت اجتناب از اصلاحات واقعی و نیز دموکراسی ظاهری و پایان وضعیت اضطراری، اصلاح قانون اساسی، انحلال پارلمان و برگزاری انتخابات عادلانه هشدار داد (Lynch, 2011: 35).

نتیجه‌گیری

دیدگاه رایج در خصوص تأثیرات جهانی شدن بر جهان در حال توسعه بر این باور است که جهانی شدن اقتصاد خواه از طریق افزایش نابرابری‌های درونی، خواه از طریق تغییرات سریع سیاست‌گذاری و یا به واسطه تضعیف اقتدار ساختارهای سیاسی برای کشورهای جهان سوم اغلب نتیجه‌ای جز بی‌ثباتی به ارمغان نخواهد آورد. بر همین اساس نیز منطقه خاورمیانه به دنبال یک دوره استراتژی جایگزینی واردات و مدل توسعه دولت‌محور در دهه ۶۰، در دهه ۸۰ به دلیل بحران بدهی‌ها یکی پس از دیگری به سوی سیاست‌های آزادسازی اقتصادی حرکت کردند که البته نتیجه‌ای جز یک اقتصاد آزاد به هم‌ریخته و سرمایه‌داری رفاقتی، تورم فلج‌کننده و بیکاری به‌ویژه در میان جوانان تحصیل کرده در پی نداشت. با فرارسیدن بهار عربی و سقوط دومینووار رژیم‌های عربی، بسیاری از ناظران سعی در تحلیل این تحولات براساس تحولات جهانی شدن ارتباطات و رسانه‌ها کردند. با این حال عمده‌تأ جنبه‌های دیگر جهانی شدن به‌ویژه جهانی شدن اقتصاد و تأثیر آن بر ثبات سیاسی مورد غفلت قرار می‌گیرد. این مقاله به دنبال برقراری ارتباط میان جهانی شدن اقتصاد و ثبات رژیم‌های سیاسی به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال بود که چرا جهانی شدن اقتصاد تنها در برخی از رژیم‌های خاورمیانه (جمهوری‌ها) منجر به بی‌ثباتی شد در حالی که در مورد برخی دیگر بی‌ثباتی به بار نیامد. پاسخی که این مقاله سعی در بیان آن داشت این بود که در مورد رژیم‌های پادشاهی ماهیت رانتیرسم شدید این رژیم‌ها امکان توزیع منابع را بهتر از نوع جمهوری‌ها فراهم می‌آورد و این کشورها با داشتن امکانات مالی توانستند برخی از سیاست‌های آزادسازی از جمله حذف یارانه‌ها و بالابردن مالیات‌ها را انجام ندهند و ماهیت تحصیل‌داری به رژیم‌های سیاسی این دسته از کشورها فرصت داد تا حتی سیاست‌هایی از قبیل لغو تعرفه و آزادسازی تجاری نیز منجر به کسر

درآمدهای دولت نشود و به دلیل تراز پرداخت مثبت و ذخایر ارزی بالا مزایایی را نیز در جذب سرمایه‌گذاری خارجی در مقایسه با دیگر کشورها داشتند. از سوی دیگر سیاست خارجی قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز به‌گونه‌ای در مراحل اولیه تحولات در جمهوری‌های عربی با قیام‌های مردمی همسو شد؛ در صورتی که در ارتباط با پادشاهی‌های خاورمیانه عربی از جمله اردن و پادشاهی‌های خلیج فارس نشانه‌ای از همسوئی سیاست خارجی قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیست.

Archive of SID

یادداشت

۱. بحران اقتصادی و اجتماعی که در دهه ۱۹۹۰ گریبان مکزیک (بحران تکیلا) و بسیاری از کشورهای امریکای لاتین را گرفت، از اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی آغاز شد که در دهه ۱۹۹۰ این کشورها را با بحران بدهی‌های فراوان خارجی که بخشی از توصیه‌ها و رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای اجرای اصلاحات ساختاری بود، مواجه کرد.

منابع

الف) فارسی

میرترابی، سعید. ۱۳۹۱. **بیداری اسلامی و اقتصاد سیاسی نفت در خاورمیانه**، تهران: دانشگاه امام صادق.
 شهبانی، سهراب و عباسی، فهیمه. ۱۳۹۴. امریکا و تحولات موسوم به بهار عربی، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال ۲۹، شماره ۲، صص ۳۱-۸.

ب) انگلیسی

Agosin et.al, Manuel. 2007. **Solving the Riddle of Globalization and Development**, New York: Rutledge.
 Cook, Paul and Kirkpatrick, Colin. 2010. Globalization, Regionalism and Third World Development, **Regional Studies**, Vol. 3. No. 1. pp. 55-66.
 Gray, Matthew. 2013. A Tale of Two Middle East: Change and Stasis in the Arab World, **Asia Quarterly**, Vol. 2. No. 3. pp. 51- 76.
 Gray, Matthew. 2011. **The Theory of Late Renteirism in the Arab State of the Gulf**, Center for International and Regional Studies, George Town University.
 Guerrero, Esposo. 2010. **A Dissection of Globalized Middle East: Assessing Globalization`s Impact**, Available at www.atlantic-

- community. org/.../ A%20dissection%20of%20the%20globa.
- Kandil, Hazem. 2012. why did Egypt`s middle class march to Tahrir square?
Mediterranean Politics, Vol. 17, No. 2, pp. 197-215.
- Marc, Lynch. 2011. America and Egypt after the Uprisings, *Survival*, Vol. 53
No. 2, pp. 31-41.
- Morey, Daniel, 2010. Leader, Follower, or Spectator? The Role of President
Obama in the Arab Spring Uprisings, **Social Science Quarterly**, Vol.
93, No. 5, pp. 1185- 1201.
- Moor, Clement and Springborg, Robert. 2010. **Globalization and politics of
development in the Middle East**, New York, and Cambridge:
University Press.
- Nora, Fouad. 2013. Explaining the Arab Revolution within the Context of
Globalization in the Middle East: From an Identity – Centered Reaction
to a Positive Involvement, **Marmara University Journal of Economic
& Administrative Sciences**, Vol. 34, No. 1, pp. 353- 378.
- United Nations Development Program**. 2009. Arab Human Development
Report: Challenges to Human Security in Arab Countries.
- Page, John and Gelder, Linda. 2002. **Globalization, Growth and Poverty
Reduction in the Middle East and North Africa**, Amman, Fourth
Mediterranean Development Forum.
- Rudra, Nita. 2008. Globalization and the Race to the Bottom in Developing
Countries: Who Really Gets Hurt? New York: Cambridge University
Press.
- Sika, Nadine. 2012. **The Political Economy of Arab Spring**, European
Institute of the Mediterranean.
- US Department of State**. January 25, 2011. Remarks with Spanish Foreign
Minister Trinidad Jimenez after their Meeting, Remarks Hillary Rodham
Clinton Secretary of State, [http://www.state.gov/secretary/
20092013clinton/rm/2011/01/155280.htm](http://www.state.gov/secretary/20092013clinton/rm/2011/01/155280.htm).
- Van de Walle, Nicolas. 1998. **Economic Globalization and Political Stability
in Developing Countries**, New York: Rockefeller Brothers Fund.